

كتب السنه: عبدالعزيز بن عبدالله الحميدى،
جامعة ام القرى، سلسلة من التراث الاسلامى؛
التفسير الكبير: الفخر الرازى (م. ۶۰۶ق.)،
بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۱۵ق؛
التفسير و المفسرون: الذهبى، بيروت، دار القلم،
۱۴۰۷ق؛ التفسير و المفسرون: معرفت، مشهد،
الجامعة الرضويه، ۱۴۱۸ق؛ جامع بيان العلم و
فضله: ابن عبدالبر (م. ۴۶۳ق.)، بيروت، دار
الكتب العلميه، ۱۳۹۸ق؛ الجمع بين
الصحيحين: محمد بن فتوح الحميدى، به
كوشش البواب، بيروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۳ق؛
جمهرة انساب العرب: ابن حزم (م. ۴۵۶ق.)، به
كوشش گروهى از علماء، بيروت، دار الكتب
العلميه، ۱۴۱۸ق؛ خصائص امير المؤمنين على
بن ابي طالب: احمد بن شعيب النسائى
(م. ۳۰۳ق.)، به كوشش الامينى، مكتبة نينوى
الحديثه؛ روض الجنان: ابوالفتوح رازى
(م. ۵۵۴ق.)، به كوشش ياحقى و ناصح، مشهد،
آستان قدس رضوى، ۱۳۷۵ش؛ سعد السعود:
ابن طاووس (م. ۶۶۴ق.)، قم، الرضى، ۱۳۶۳ش؛
سنن ابن ماجه: ابن ماجه (م. ۲۷۵ق.)، به
كوشش محمد فؤاد، بيروت، دار احياء التراث
العربى، ۱۳۹۵ق؛ سير اعلام النبلاء: الذهبى
(م. ۷۴۸ق.)، به كوشش گروهى از محققان،
بيروت، الرساله، ۱۴۱۳ق؛ شذرات الذهب:
عبدالحى بن عماد الحنبلى (م. ۱۰۸۹ق.)،
بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۹ق؛ شرح نهج البلاغه:
ابن ابى الحديد (م. ۶۵۶ق.)، به كوشش محمد
ابوالفضل، دار احياء الكتب العربيه، ۱۳۷۸ق؛
صحيح البخارى: البخارى (م. ۲۵۶ق.)، بيروت،
دار الفكر، ۱۴۰۱ق؛ الطبقات الكبرى: ابن سعد
(م. ۲۳۰ق.)، بيروت، دار صادر؛ الغدير: الامينى
(م. ۱۳۹۰ق.)، تهران، دار الكتب الاسلاميه،
۱۳۶۶ش؛ الفتوح: ابن اعثم الكوفى (م. ۳۱۴ق.)،
به كوشش على شيرى، بيروت، دار الاضواء،

۱۴۱۱ق؛ فضائل امير المؤمنين عليه السلام: ابن عقدة
الكوفى (م. ۳۳۳ق.)، به كوشش فيض الدين؛
الكامل فى التاريخ: ابن اثير على بن محمد
الجزرى (م. ۶۳۰ق.)، بيروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق؛
مروج الذهب: المسعودى (م. ۳۴۶ق.)، به كوشش
اسعد داغر، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق؛ مسند
احمد: احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق.)، بيروت، دار
صادر؛ المصنف: عبدالرزاق الصنعانى (م. ۲۱۱ق.)،
به كوشش حبيب الرحمن، المجلس العلمى؛
مناقب آل ابي طالب: ابن شهر آشوب (م. ۵۸۸ق.)،
به كوشش گروهى از اساتيد، نجف، المكتبة
الحيدريه، ۱۳۷۶ق؛ مناقب الامام امير
المؤمنين عليه السلام: محمد بن سليمان الكوفى
(م. ۳۰۰ق.)، به كوشش محمودى، قم، احياء
الثقافة الاسلاميه، ۱۴۱۲ق؛ وفيات الاعيان: ابن
خلكان (م. ۶۸۱ق.)، به كوشش احسان عباس،
بيروت، دار صادر؛ وقعة صفين: ابن مزاحم
المنقرى (م. ۲۱۲ق.)، به كوشش عبدالسلام، قم،
مكتبة النجفى، ۱۴۰۴ق.

سيد على رضا واسعى



ابن عربى < فتوحات مكيه

ابن عمر: فرزند خليفه دوم، از راويان و
محدثان شهر مکه

◀ زندگينامه: ابو عبدالرحمن عبدالله بن
عمر بن خطاب بن نفيل بن عبدالعزيز از طايفه
عدى^۱ يکى از طوايف نه چندان مهم قريش

۱. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۲؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۴۶؛
الاستيعاب، ج ۳، ص ۹۵۰.

است. به گفته خودش آن گاه که پدرش در سال ششم بعثت مسلمان شد، او شش سال داشت.^۱ به گفته برخی، او همراه پدرش اسلام آورد.^۲ بر پایه این گزارش، او متولد سال ششم بعثت است. برخی گفته‌اند: او در جنگ اُحد ۱۴ ساله بوده است.^۳ طبق این گفته، او در سال دوم یا سوم بعثت زاده شده است. مادرش زینب بنت مطلقون* مادر عبدالرحمن و حفصه نیز بود.^۴ برخی گفته‌اند: عبدالله و حفصه پیش از عمر اسلام آورده‌اند؛ ولی خود او منکر این تقدم است.^۵ گروهی بر آنند که هجرت او پیش از هجرت پدرش بوده است.^۶ از نظر ظاهر شباهتی فراوان به پدرش عمر داشت.^۸ میان‌بالا و تنومند بود و موهایی بلند داشت که آن را خضاب می‌کرد و سیبل‌هایش را می‌تراشید.^۹ برخی در زمان حیاتش او را بخیل، متعصب و دارای لکنت زبان معرفی کرده‌اند.^{۱۰} نقش

انگشتی او «عبدالله بن عمر» بود^{۱۱} که نشان می‌دهد توجهی ویژه به خود داشته است.^{۱۲} در منابع از پارسایی و عبادتش سخن رفته است. بر پایه روایتی، پیامبر ﷺ به همسرش حفصه، خواهر عبدالله، گفت: اگر برادرت شب زنده‌داری کند، مردی نیکو خواهد بود. از آن پس وی شب‌ها برای عبادت برمی‌خاست.^{۱۳} اخباری درخور توجه از او در زمان حیات رسول خدا ﷺ نرسیده است. او را به سبب خردسالی از نبرد در غزوه‌های بدر^{۱۴} و احد بازداشتند.^{۱۵} به گفته خودش در ۲۱ غزوه شرکت داشت که نخستین آن‌ها خندق بود. در شش غزوه غایب بود؛ زیرا پیامبر ﷺ به او اجازه حضور در آن‌ها را نداد.^{۱۶} از چگونگی شرکت او در این غزوه‌ها گزارشی در دست نیست. وی را از فراریان جنگ موته دانسته‌اند که بر اثر آن در مدینه سخت سرزنش شد.^{۱۷} در فتح مکه حاضر بوده و چگونگی ورود پیامبر ﷺ به مکه و عملکرد ایشان در نابود کردن بت‌ها را گزارش کرده است.^{۱۸}

۱. الطبقات، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۲.

۳. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۳.

۴. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۲؛ ج ۳، ص ۲۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶۴.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۹.

۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۰.

۷. اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۷.

۸. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۵.

۹. نک: الطبقات، ج ۴، ص ۱۷۶-۱۸۱؛ البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۷.

۱۰. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۹.

۱۱. الطبقات، ج ۴، ص ۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۷۶.

۱۲. عبدالله بن عمر، ص ۲۱.

۱۳. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۷؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۴۷.

۱۴. الکامل، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۵. الکامل، ج ۲، ص ۱۵۱.

۱۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۷.

۱۷. البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۸۳.

۱۸. البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۳۳۶، ۳۴۷.

وی در زمان ابوبکر در جنگ‌های رده^{*} شرکت داشت و چگونگی کشته شدن مسیلمه کذاب در سال یازدهم ق. را گزارش کرده است.^۱ در همین جنگ، عمویش زید بن خطاب به دست اصحاب مسیلمه کشته شد و عمر به گمان کوتاهی ورزیدن عبدالله، در صدد توبیخ او برآمد.^۲ در دوره خلافت پدرش در برخی فتوحات و لشکرکشی‌ها حضور داشت. بر پایه گزارش‌های تاریخی، در فتح خراسان و جرجان به فرماندهی سعید بن العاص شرکت داشته است.^۳ گفته‌اند که در فتح مصر نیز حاضر بوده است.^۴ پدرش در دوران خلافت خود، برای او سالانه ۵۰۰۰ درهم مقرری از بیت المال قرار داد.^۵ این، مقداری بود که به اصحاب بدر پرداخت می‌شد؛^۶ اما او از اصحاب بدر نبود. ابن شُبّه نقل کرده است که عمر وی را به سبب میگزاری حد زد.^۷

کسانی به عمر پیشنهاد دادند که پس از خود، او را جزو شورای گزینش خلیفه گرداند؛ ولی عمر نپذیرفت و گفت: عبدالله

قادر نیست درباره طلاق زنش تصمیم بگیرد.^۸ روایت شده که او از اقدام برادرش عیبالله که زن و دختر ابولؤلؤ، قاتل عمر بن خطاب، را به ناحق کشت، خشنود گشت و خواهرش حفصه را که مشوق عیبالله در این کار بود، دعا کرد.^۹

عبدالله در روزگار عثمان در رخدادهای سیاسی حضوری بیشتر داشت. به سال ۲۸ ق. در فتح افریقیه، حد فاصل تونس و مراکش، تحت فرماندهی عبدالله بن سعد بن ابی سرح شرکت داشت.^{۱۰} آورده‌اند که عثمان می‌خواست به وی منصب قضاوت دهد، ولی او نپذیرفت.^{۱۱} با گسترش دامنه اعتراض‌ها ضد عثمان در سال ۳۵ ق. خلیفه کسانی را برای بررسی اوضاع به شهرهای مختلف فرستاد و از جمله او را روانه شام کرد.^{۱۲} هنگامی که خانه عثمان در مدینه در محاصره معترضان بود، وی به عثمان پیشنهاد کرد تا از طریق علی (ع) با مخالفان گفت‌وگو کند.^{۱۳} همو از شاهدان نگارش توافقتنامه میان عثمان و معترضان بود.^{۱۴} هنگامی که معترضان

۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الطبقات، ج ۳، ص ۳۴۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸۰.

۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الطبقات، ج ۳، ص ۳۵۶.

۱۰. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۱. نه‌ایة الارب، ج ۶، ص ۲۶۴؛ اخبار عمر، ص ۵۷۹.

۱۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۸؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۵۵.

۱۳. الفتوح، ج ۲، ص ۴۱۰.

۱۴. الفتوح، ج ۲، ص ۴۱۱.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۶۴-۳۶۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۶۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۸.

۴. تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۴۵۵.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۶. تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۳۸.

۷. تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۸۴۲.

به خانه عثمان هجوم آوردند، وی نزد عثمان بود؛ اما پیش از کشته شدن خلیفه آن‌جا را ترك گفت.^۱ گزارش شده که پس از مرگ عثمان، آن‌گاه که کسی عهده‌دار خلافت نمی‌شد، عده‌ای نزد وی آمدند و از او خواستند تا خلیفه شود؛ ولی وی نپذیرفت.^۲ در مدینه از اندک کسانی بود که با علی علیه السلام بیعت نکرد^۳ و آن را به هنگامی واگذاشت که همه مسلمانان بیعت کنند.^۴ بر پایه گزارش برخی منابع، علی علیه السلام ولایت شام را به وی پیشنهاد کرد و او نپذیرفت^۵ و سپس از مدینه بیرون رفت و در مکه سکنا گزید.^۶ هنگام احتضار از این کار خود پشیمان گشت و گفت: تنها اشتباه من این بود که در کنار علی علیه السلام با گروه ستمگر نجنگیدم.^۷

گزارش شده که طلحه و زبیر پیش از جنگ جمل و هنگامی که عبدالله در مکه بود، خلافت را به او پیشنهاد کردند و او سر باز زد.^۸ گزارشی از دعوت به همکاری طلحه و زبیر،

نه بیعت با او، در مکه خبر می‌دهد. وی در پاسخ، خود را یکی از مردم مدینه دانست که اگر برخیزند، او هم برمی‌خیزد و اگر قعود کنند، او هم قعود خواهد کرد. بدین سان، از آنان کناره گرفت^۹ و نیز مانع همکاری خواهرش حفصه با طلحه و زبیر شد.^{۱۰}

معاویه با آگاهی از بیعت نکردن عبدالله با علی علیه السلام، در نامه‌ای او را شایسته خلافت قلمداد کرد. عبدالله در پاسخ او نوشت که با علی علیه السلام مخالفتی ندارد.^{۱۱} گرچه این گزارش او را بی‌میل به کسب خلافت نشان می‌دهد، معاویه در زمان خلافت خود مدعی بود که ابن عمر به خلافت مایل است؛ ولی به عللی صلاحیت آن را ندارد.^{۱۲}

به سال ۳۷ق. در ماجرای حکمیت، عمروعاص به ابوموسی پیشنهاد کرد تا علی علیه السلام و معاویه خلع شوند و خلافت به عبدالله بن عمر سپرده شود.^{۱۳} گویا این پیشنهاد در رأی ابوموسی مؤثر افتاد؛ زیرا عبدالله داماد وی بود. او با اعلان توافق خلع علی علیه السلام و معاویه، امید داشت دامادش به خلافت رسد.^{۱۴} عبدالله رخدادهای پس از مرگ عثمان و جدال بر سر

۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۰؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸.

۱۱. وقعة صفین، ص ۷۱-۷۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ۵۲۹.

۱۲. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۲۶۵.

۱۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۶.

۱۴. نک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۷.

۱. الفتوح، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۹۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۹۹؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۱؛ مروج الذهب

ج ۲، ص ۳۵۳؛ ج ۳، ص ۱۵.

۴. الکامل، ج ۳، ص ۱۹۱.

۵. انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۴۶.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۴.

۷. اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳،

ص ۲۳۱-۲۳۲.

۸. الفتوح، ج ۲، ص ۴۵۲-۴۵۳.

مردم با یزید بیعت کنند یا نکنند، گوشه می گیرم و به عبادت می پردازم. به هر چه مسلمانان رضایت دهند، من نیز راضی خواهم بود. بدین گونه، معاویه او را رها کرد.^۸ گفته اند که معاویه ۱۰۰/۰۰۰ درهم برایش فرستاد و از وی برای بیعت با یزید دعوت کرد. او گفت: معاویه همین را از من می خواست. در این صورت، دین خود را ارزان می فروشم.^۹ اما هنگام بیعت با یزید گفت: اگر در آن خیری باشد، خشنودم و اگر بلایی باشد، صبر می کنم.^{۱۰}

معاویه بر بستر مرگ، خطاب به یزید، ابن عمر را شخصیتی نیکو خواند که از مردم سخت می هراسد و به اطاعت و عبادت خداوند انس گرفته و ترك دنیا کرده و سیره پدرش را در پیش گرفته است.^{۱۱} پس از مرگ معاویه، یزید از والی مدینه خواست تا از ابن عمر بیعت بگیرد.^{۱۲} هنگامی که درخواست یزید را با او در میان گذاشتند، با اکراه گفت: اگر دیگران بیعت کنند و جز من کسی نماند، من هم بیعت خواهم کرد.^{۱۳} اگر بیعت او با یزید در زمان معاویه درست باشد، این کار

خلافت را فتنه می دانست و مدعی بود که در فتنه از کسی حمایت نمی کند و پشت سر هر که پیروز گردد، نماز می گزارد.^۱ شواهد تاریخی نشان می دهند که این رویکرد سیاسی را تا پایان زندگی ادامه داد. بر پایه همین دیدگاه، پس از شهادت علی (ع) با معاویه بیعت کرد؛ ولی از برخی گفته هایش برمی آید که با منش شاهانه او موافق نبود.^۲ نیز برخی منابع از او در نکوهش معاویه روایت هایی نقل کرده اند.^۳ گزارش شده که به سال ۴۹ق. در نبرد قسطنطنیه که یزید بن معاویه نیز حاضر بود، شرکت داشت.^۴ او از عملکرد زیاد بن ابیه، والی معاویه در کوفه، انتقاد می کرد و مرگ او را از خدا می خواست.^۵

عبدالله بن عمر نخست از مخالفان خلافت یزید بود.^۶ هنگامی که معاویه در مدینه برای یزید از وی بیعت خواست، او نپذیرفت و همراه حسین بن علی (ع)، عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر مدینه را به سوی مکه ترك کرد.^۷ معاویه در پی آنان برای مذاکره به مکه رفت. او در پاسخ معاویه گفت: خواه

۱. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۲. نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۳. وقعة صفین، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۴. الکامل، ج ۳، ص ۴۵۸-۴۵۹.

۵. الکامل، ج ۳، ص ۴۹۳.

۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۸.

۷. الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۶.

۸. الفتوح، ج ۴، ص ۳۴۰.

۹. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۹۲.

۱۰. تاریخ خلیفه، ص ۱۶۴.

۱۱. الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۹-۳۵۰.

۱۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۹: الفتوح، ج ۵، ص ۱۰.

۱۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۲: الکامل، ج ۴، ص ۱۷.

نوعی تجدید بیعت به شمار می‌رود. در غیر این صورت، گزارش یاد شده جای تأمل دارد. عبدالله از مخالفان عزیمت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه بود و آن را نقض جماعت و یکپارچگی مسلمانان می‌دانست و سه بار در دیدار با ایشان کوشید از این کار مانع شود.^۱ وی با خلع یزید به دست مردم مدینه نیز موافق نبود و با استناد به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را درست ندانست.^۲ همو با نوشتن نامه‌ای به یزید، زمینه آزادی برادر همسرش، مختار ثقفی* را از زندان ابن زیاد فراهم ساخت.^۳ این از توجه یزید به خواسته‌های وی حکایت دارد.

پس از مرگ یزید، در همایش جابیه به سال ۶۴ق. که برای انتخاب خلیفه برگزار شد، از گزینه‌های خلافت بود؛ اما به جهت ضعف شخصیت از او حمایت نکردند^۴ و مروان بن حکم به خلافت رسید. بر پایه برخی گزارش‌ها، پیش از همایش جابیه، مروان از عبدالله خواسته بود به شام رود تا از مردم برایش بیعت بگیرد؛ ولی او نپذیرفته بود.^۵ پس از سیطره عبدالله بن زبیر* بر حجاز و

اعلان خلافت، ابن عمر با وی بیعت نکرد^۶ و او را یاغی و طغیانگر خواند^۷ و تا پایان زمامداری وی، از او و برادرش مصعب انتقاد نمود.^۸ هنگامی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید، او با فرستادن نامه‌ای با وی بیعت کرد^۹ و محمد بن حنفیه را نیز به بیعت با او تشویق کرد.^{۱۰}

در ذی‌حجه سال ۷۳ق. حجاج از سوی عبدالملک بن مروان شهر مکه را که در اختیار عبدالله بن زبیر بود، در محاصره گرفت. ابن زبیر مانع ورود حج‌گزاران برای طواف می‌شد. حجاج با منجنیق به کعبه حمله کرد؛ به گونه‌ای که برای حاجیان امکان طواف و سعی باقی نماند. با میانجیگری عبدالله بن عمر، حجاج این کار را متوقف کرد. در برابر، ابن زبیر نیز امکان طواف و سعی را فراهم نمود. چون موسم حج پایان یافت، حجاج سنگباران کعبه را از سر گرفت.^{۱۱}

نحوه بیعت تحقیرآمیز ابن عمر با حجاج در منابع تاریخی آمده است. پس از تصرف مکه به دست حجاج، ابن عمر شبانه برای بیعت نزد او رفت. حجاج از او پرسید: چرا این‌گونه

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۲۵.

۲. البداية و النهایه، ج ۸، ص ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۵.

۳. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۳-۴۳۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۶۹.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۴۸.

۵. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۷. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۱۹۳.

۸. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۹۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۷۸.

۹. الطبقات، ج ۴، ص ۱۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۱.

۱۰. الطبقات، ج ۵، ص ۱۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۵۱.

۱۱. الکامل، ج ۴، ص ۳۵۰-۳۵۱.

حمله سلاح را در مکانی که این کار در آن حرام است، فرمان دادی.^۵
ابن عمر به سال ۷۴/۷۳ ق. در مکه در گذشت.^۶ هنگام مرگ ۸۴^۷ یا ۸۷ ساله بود.^۸
حجاج بر او نماز گزارد^۹ و در گورستان مهاجران در فح، نزدیک مکه دفن نمودند.^{۱۰}
برخی منابع به جای فح منطقه ذی طوی^{۱۱*} و الْمُحَصَّب^{۱۲*} را نام برده‌اند. ازرقی در سده سوم قبر او را در اواخر در قریه خرمان^{۱۳} نزدیک مکه دانسته است. وی را عابد و پرهیزگار^{۱۴} و صوفی منش^{۱۵} معرفی کرده‌اند. با وجود این، او را در لباس‌های بسیار گرانبها هم دیده‌اند.^{۱۶} وی می‌کوشید از درگیری‌های مسلمانان دوری گزیند و از همین روی، اطرافیانش به وی اعتراض

شتاب کردی؟ وی این روایت را از رسول خدا ﷺ خواند: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. حجاج گفت که دستش مشغول است و پایش را دراز کرد تا او با آن بیعت کند. وی نیز با پای حجاج بیعت نمود. حجاج با احمق خواندن او گفت: ابن عمر شبانه در پی بیعت است؛ اما بیعت با علی (ع) را ترك کرد.^۱

ابن عمر شاهد بود که عبدالله بن زبیر به دست حجاج به دار آویخته شد.^۲ وی از این که شامیان در قتل ابن زبیر شادی می‌کردند، ناخرسند بود.^۳ حجاج در یکی از خطبه‌هایش برای مردم مکه گفت: ابن زبیر کتاب خدا را تحریف کرده است. ابن عمر که حضور داشت، گفت: دروغ می‌گویی. او و تو و هیچ کس دیگر نمی‌تواند کلام خدا را تحریف کند. در این هنگام، حجاج با تهدید، او را بی عقل خواند.^۴ اختلاف نظرش با حجاج باعث شد به دستور وی، هنگام ازدحام جمعیت در مراسم حج، نیزه‌ای مسموم به پشت پایش فروکنند. حجاج هنگام عیادت او گفت: چه کسی به تو ضربه زد؟ وی پاسخ داد: تو؛ زیرا

۵. الکامل، ج ۴، ص ۳۶۳.
۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۲؛ تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۸۳؛ المنتظم، ج ۶، ص ۱۳۷.
۷. المعارف، ص ۱۸۶.
۸. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۸۵؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۶۳.
۹. الطبقات، ج ۴، ص ۱۸۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۴۶۷.
۱۰. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۲؛ المعارف، ص ۱۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۱.
۱۱. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۲؛ تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۸۸؛ ج ۶، ص ۱۳۷؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۲.
۱۲. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۸۸.
۱۳. اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۱۰، ۲۸۹.
۱۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۵.
۱۵. الطبقات، ج ۴، ص ۱۵۰، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳.
۱۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۲.

۱. الايضاح، ص ۷۱-۷۵؛ المسترشد، ص ۱۷۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۶۳.
۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۷-۲۶۸.
۳. الکامل، ج ۴، ص ۳۵۶-۳۵۷.
۴. تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۴۶۶.

می کردند.^۱ بر پایه گزارش های تاریخی، شخصیتی ثابت و متعادل نداشته و به ویژه در رویکردهای سیاسی و اجتماعی، رویکردی یگانه نداشته است. گزارش شده که در نامه هایش به دیگران، حتی خلیفه وقت، نام خود را مقدم می داشت. آن گاه که می خواست با عبدالملک بیعت کند، نیز در نامه ای خطاب به او نام خود را مقدم کرد.^۲ گفته اند حتی اگر برای پدرش نامه می نوشت، آغازش چنین بود: از عبدالله بن عمر به عمر بن خطاب.^۳

او ۱۶ فرزند داشت: ابوبکر، ابوعبیده، واقد، عبدالله، عمر، حفصه، و سوده که مادرشان صفیه، دختر ابوعبیده ثقفی، خواهر مختار ثقفی بود؛ عبدالرحمن که مادرش ام علقمه بود؛ سالم، عبیدالله، حمزه، زید، عایشه، بلال، ابوسلامه، و قلابه که مادرانشان کنیز بودند.^۴

پس از خود، از میان فرزنداناش به عبدالله وصیت کرد.^۵

◀ جایگاه علمی عبدالله بن عمر: در

صحابه از کسانی است که به نقل روایت توجهی ویژه داشته^۶ و بخش عمده ای از احادیث مورد استناد اهل سنت، به نقل از

اوست. به گفته زبیر بن بکار، ابن عمر آنچه را از رسول خدا ﷺ شنیده بود، حفظ می کرد و هنگامی که در جلسه غایب بود، از حاضران درباره گفتار و رفتار ایشان جویا می شد.^۷ برخی گزارش ها از دقت نظر او در ضبط و نقل احادیث پیامبر ﷺ حکایت دارند.^۸

قدرت حافظه او همانند پدرش عمر، بسیار ضعیف بود. سوره بقره را در هشت سال حفظ کرد^۹ و پدرش عمر آن را در ۱۲ سال به حافظه سپرد.^{۱۰} به گزارش منابع روایی، او نوشته هایی داشته که پیش از حضور یافتن نزد مردم آن ها را مطالعه می کرد و گاه از کتاب برای مردم متن می خواند.^{۱۱} درباره فروتنی علمی او گفته اند: اگر چیزی از او می پرسیدند که بدان علم نداشت، به صراحت می گفت: نمی دانم.^{۱۲} معاویه^{۱۳} و حجاج^{۱۴} مدعی بودند که او از گفتار فصیح و بیان شیوا بی بهره است.

ابن حنبل در مسند خویش او را در زمره اصحابی آورده که بیشترین روایت ها را از پیامبر ﷺ نقل کرده اند. او بیش از ۲۶۰۰

۷. الاصابه، ج ۴، ص ۱۶۰؛ اخبار عمر، ص ۵۸۸.

۸. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۴۵۸.

۹. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۱۶۰.

۱۰. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۱.

۱۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۴۶۰.

۱۲. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۴؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۲۶۴.

۱۳. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۹۲.

۱۴. صفة الصفوة، ج ۱، ص ۲۴۹.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲. الطبقات، ج ۴، ص ۱۵۲؛ تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۱۹۴.

۳. الطبقات، ج ۴، ص ۱۵۳.

۴. الطبقات، ج ۴، ص ۱۴۲.

۵. المعارف، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۵۵.

۶. الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۶؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۱۶.

پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۷ از بازسازی کعبه به دست قریش^۸ و شمار ستون‌های آن نیز خبر داده است.^۹ همچنین درباره تعیین میقات‌های حج و عمره از جانب رسول خدا ﷺ^{۱۰} و نحوه پوشش حاجیان در احرام، روایت نقل کرده است.^{۱۱} او پیوسته در مساجدی که پیامبر ﷺ نماز گزارده بود، نماز می‌نهاد و هنگام سفر، همان جا توقف می‌کرد که رسول خدا ﷺ توقف کرده بود.^{۱۲}

شعبی از تابعین می‌گوید: ابن عمر در حدیث ورزیده بود؛ اما در فقه این گونه نبود.^{۱۳} با این حال، مورخان او را از دوره خلافت عثمان در شمار فقها نام برده‌اند.^{۱۴} آورده‌اند که وی ۶۰ سال در مسائل فقهی فتوا می‌داده است.^{۱۵} به ویژه در موسم حج موضوعات دینی را برای مردم مطرح می‌کرد و فتوا می‌داد.^{۱۶} وی به رأی و اجتهاد اعتقاد نداشت.^{۱۷} او تنها

روایت از پیامبر نقل کرده است.^۱ نووی می‌گوید: او یکی از شش صحابه‌ای است که بیشترین روایت را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.^۲ در مسند شافعی ۲۶۳۰ حدیث و در دو صحیح بخاری و مسلم ۱۶۸ حدیث به صورت مشترك و در بخاری ۸۱ و در مسلم ۳۱ حدیث به صورت انفرادی از ابن عمر نقل شده است.^۳ او از پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، ابوذر، معاذ بن جبل، رافع بن خدیج، ابوهریره، بلال، صهیب، زید بن ثابت، ابن مسعود، حفصه، عایشه و ابن عباس روایت نقل کرده است.^۴ عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله و بسیاری از بزرگان تابعین مانند حسن بصری و ابن شهاب زهری از وی نقل روایت کرده‌اند.^۵ نیز فرزندان او و کسانی مانند عبدالله بن دینار، سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، طاووس، مجاهد، و عکرمه را از ناقلان روایت او دانسته‌اند.^۶

ابن عمر در فضیلت مسجدالحرام، مسجدالنبی و مسجدالاقصی روایت‌هایی از

۷. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲؛

سبل الهدی، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۸. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۷.

۹. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۳۸.

۱۰. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶

۱۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱۲. اخبار عمر، ص ۵۸۸.

۱۳. الطبقات، ج ۳، ص ۳۰۳؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۸.

۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۱۵. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۹۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۱.

۱۶. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۹۱.

۱۷. عبدالله بن عمر، ص ۱۴۹.

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۸-۲.

۲. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۸.

۴. نک: الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳،

ص ۲۰۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۳۳۲.

۵. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۷۹؛ نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۳،

ص ۲۰۴-۲۰۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۶.

۶. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۷۹-۸۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۴۵۵.

راوی روایتی است که بر پایه آن پیامبر ﷺ فرموده است: اگر کسی در دین به رأی خود سخنی گوید، او را بکشد.^۱

گزارش شده است که ابن عمر خود را به کتاب خدا اعلم می‌دانست؛^۲ اما به نظر می‌رسد در مکه تحت الشعاع جایگاه علمی ابن عباس بوده است.^۳ خود او نیز بدین امر واقف بود و در بسیاری موارد آن‌گاه که از او سوال می‌شد، پرسنده را به ابن عباس رجوع می‌داد و به اعلم بودن او اقرار داشت.^۴ برخی از دیدگاه‌های فقهی را به او نسبت داده‌اند. مثلاً بوسیدن و لمس کردن زن را ناقض وضو می‌دانست و شافعیان در این مورد از او پیروی کرده‌اند.^۵

گفته‌اند او تا پایان زندگی در هیچ سالی حج را ترك نکرد.^۶ عبدالملک بن مروان در دوران خلافتش با توجه به آگاهی وی از اعمال حج، به حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم حجاز، دستور داد تا در این زمینه با عبدالله مخالفت نکند.^۷ در مجموع او را عالم به

مناسک حج دانسته‌اند.^۸ درباره مناسک حج روایت‌هایی نقل کرده است؛ از جمله گزارش‌هایی مبسوط درباره حج گزاردن رسول خدا ﷺ.^۹ محتوای برخی روایت‌هایش درباره اجرای مراسم حج، حاکی از تفحص و پیگیری او در چگونگی حج گزاردن رسول خدا ﷺ است. برای نمونه از کسانی که با پیامبر ﷺ وارد کعبه شده بودند، پرسید: پیامبر ﷺ در چه مکانی نماز گزارد؟^{۱۰} وی در عرفات، در موقف پیامبر ﷺ وقوف می‌کرد.^{۱۱} از او روایت‌هایی در فضیلت طواف^{۱۲} و چگونگی بیتوته در منا رسیده است.^{۱۳} نیز از جملاتی که رسول خدا ﷺ در تلبیه تکرار می‌کرد، گزارش داده است.^{۱۴}

بر پایه روایت‌هایی، او حجرالاسود و رکن یمانی را می‌بوسید و بدان‌ها دست می‌کشید؛ اما با رکن‌های دیگر چنین نمی‌کرد. وی دلیل این کار را رفتار پیامبر ﷺ می‌دانست.^{۱۵} به باور او، این استلام^{*} باعث ریزش گناهان است.^{۱۶}

۸ الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۱.

۹ مسند احمد، ج ۲، ص ۵۰، ۵۴، ۱۳۹؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۲.

۱۰ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۳۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۶.

۱۱ الاصابه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۱۲ اخبار مکه، ج ۲، ص ۳.

۱۳ اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۴ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷.

۱۵ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۳۲.

۱۶ مسند احمد، ج ۲، ص ۴؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۱.

۱. تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۲۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۲؛

تاریخ الاسلام، ج ۱۷، ص ۱۹۱.

۲. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳. نک: الاصابه، ج ۴، ص ۱۲۷.

۴. الاصابه، ج ۴، ص ۱۲۷؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۵۹.

۵. المسند، ص ۲۹-۳۰؛ المجموع، ج ۲، ص ۳۱.

۶. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۱۲۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۷. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۱۲۲.

زرکلی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق؛ الايضاح: الفضل بن شاذان (م. ۲۶۰ق)، به کوشش الحسيني الارموي، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش؛ البداية و النهاية: ابن كثير (م. ۷۷۴ق)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر: الذهبي (م. ۷۴۸ق)، به کوشش عمر عبدالسلام، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۰ق؛ تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوك): الطبري (م. ۳۱۰ق)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق؛ تاریخ المدینة المنورة: ابن شبة النمیری (م. ۲۶۲ق)، به کوشش شلتوت، قم، دار الفکر، ۱۴۱۰ق؛ تاریخ یعقوبی: احمد بن یعقوب (م. ۲۹۲ق)، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵ق؛ تاریخ خلیفه: خلیفه بن خیاط (م. ۲۴۰ق)، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق؛ تاریخ مدینة دمشق: ابن عساکر (م. ۵۷۱ق)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق؛ تقریب التهذیب: ابن حجر العسقلانی (م. ۸۵۲ق)، به کوشش مصطفی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق؛ تهذیب الاسماء و اللغات: النووی (م. ۷۶۶ق)، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۶م؛ تهذیب الکمال: المزی (م. ۷۴۲ق)، به کوشش بشار عواد، بیروت، الرساله، ۱۴۱۵ق؛ الدر المنثور: السيوطی (م. ۹۱۱ق)، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۶۵ق؛ سبل الهدی: محمد بن یوسف الصالحی (م. ۹۴۲ق)، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق؛ سنن ابن ماجه: ابن ماجه (م. ۲۷۵ق)، به کوشش محمد فؤاد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق؛ سیر اعلام النبلاء: الذهبي (م. ۷۴۸ق)، به کوشش گروهی از محققان، بیروت، الرساله، ۱۴۱۳ق؛ صحیح البخاری: البخاری (م. ۲۵۶ق)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق؛ صحیح مسلم بشرح النووی:

در هر نوبت طواف، حتی در صورت ازدحام جمعیت، همین کار را انجام می داد.^۱ ذکرهایی هنگام استلام حجرالاسود از او نقل شده است.^۲ بر خلاف دیدگاه پدرش^۳ تمتع در حج را جایز می دانست و می گفت: خدا و رسول او به این کار امر کرده اند.^۴

او بزرگ ترین فرزند عمر بود.^۵ عمر به حفصه وصیت کرد و حفصه پس از خود به عبدالله و وی به فرزندش عبدالله به همان امور که پدرش سفارش کرده بود، وصیت نمود.^۶

◀ منابع

اخبار عمر و عبدالله بن عمر: علی الطنطاوی و ناجی الطنطاوی، دار المناره، ۱۴۲۸ق؛ اخبار مکه: الازرقی (م. ۲۴۸ق)، به کوشش رشدی الصالح، مکه، مکتبة الثقافه، ۱۴۱۵ق؛ الاستیعاب: ابن عبدالبر (م. ۴۶۳ق)، به کوشش البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق؛ اسد الغابه: ابن اثیر علی بن محمد الجزری (م. ۶۳۰ق)، بیروت، دار الكتاب العربی؛ الاصابه: ابن حجر العسقلانی (م. ۸۵۲ق)، به کوشش علی محمد و دیگران، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق؛ انساب الاشراف: البلاذری (م. ۲۷۹ق)، به کوشش سهیل زکار و ریاض

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۵۹، ۲۳؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۳.

۲. اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۹.

۳. نک: مسند احمد، ج ۱، ص ۵۲؛ ج ۳، ص ۳۶۳؛ قس: ج ۲، ص ۱۵۱.

۴. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۱.

۵. تاریخ دمشق، ج ۳۱، ص ۸۳-۸۴.

۶. الطبقات، ج ۴، ص ۱۸۴.

النووی (م. ۶۷۶ق.)، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق؛ **صفة الصفوة**: ابوالفرج الجوزی (م. ۵۹۷ق.)، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۳ق؛ **الطبقات الكبرى**: ابن سعد (م. ۲۳۰ق.)، بیروت، دار صادر؛ **عبدالله بن عمر**: محیی الدین مستو، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۲ق؛ **فتح الباری**: ابن حجر العسقلانی (م. ۸۵۲ق.)، بیروت، دار المعرفة؛ **الفتوح**: ابن اعثم الکوفی (م. ۳۱۴ق.)، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱ق؛ **فتوح البلدان**: البلاذری (م. ۲۷۹ق.)، به کوشش صلاح الدین، قاهره، النهضة المصریه، ۱۹۵۶م؛ **الکامل فی التاریخ**: ابن اثیر علی بن محمد الجزری (م. ۶۳۰ق.)، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق؛ **الکنی و الالقاب**: شیخ عباس القمی (م. ۱۳۵۹ق.)، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۶۸ش؛ **المجموع شرح المذهب**: النووی (م. ۶۷۶ق.)، دار الفكر؛ **المجموعة الكاملة لمؤلفات السيد محمد باقر الصدر**: بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۸ق؛ **مروج الذهب**: المسعودی (م. ۳۴۶ق.)، به کوشش اسعد داغر، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق؛ **المستترشد**: الطبری الشیعی (م. قرن ۴)، به کوشش محمودی، تهران، کوشانپور، ۱۴۱۵ق؛ **مسند احمد**: احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق.)، بیروت، دار صادر؛ **مسند الشافعی**: الشافعی (م. ۲۰۴ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیه؛ **المعارف**: ابن قتیبه (م. ۲۷۶ق.)، به کوشش ثروت عکاشه، قم، شریف رضی، ۱۳۷۳ش؛ **المعرفة والتاریخ**: الفسوی (م. ۲۷۷ق.)، به کوشش اکرم الامری، بیروت، الرساله، ۱۴۰۱ق؛ **المنتظم**: ابن جوزی (م. ۵۹۷ق.)، به کوشش محمد عبدالقادر و دیگران، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق؛ **میزان الاعتدال فی نقد الرجال**: الذهبی (م. ۷۴۸ق.)، به کوشش البجاوی، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۸۲ق؛ **نهاية الارب**: احمد بن عبد الوهاب النوبری (م. ۷۳۳ق.)، قاهره، وزارة

الثقافة و الارشاد القومي، ۱۴۱۲ق؛ **وقعة صفین**: ابن مزاحم المنقری (م. ۲۱۲ق.)، به کوشش عبدالسلام، قم، مکتبه النجفی، ۱۴۰۴ق.

سید علی رضا عالمی



ابن غزاله: از کتیبه‌نگاران مسجد پیامبر در سده دوم ق.

از نام و نسب ابن غزاله آگاهی چندانی در دست نیست. برخی او را از موالی مردم مدینه و از تعمیرکاران و نگارندگان کتیبه‌ای در مسجد پیامبر در سمت قبله دانسته‌اند که در حمله حروریه، طایفه‌ای از خوارج، به مدینه شکسته شده بود. بنا بر گفته مورخان، پیش از ابن غزاله، ابن عطیه از امرای اموی مدینه در سال ۱۲۸ق. به تعمیر این کتیبه اقدام کرد؛ اما به عللی ناشناخته تعمیر و نگارش آن به انجام نرسید. پس از او داود بن علی از امرای عباسی مدینه در سال ۱۳۲ق. با کمک صالح بن کیسان، از محدثان، به تعمیر و نگارش آن پرداخت؛ اما با مرگ داود نگارش آن ناتمام ماند.^۱ بدین رو، آن‌گاه که زیاد بن عبیدالله حارثی، دایی سفاح، در سال ۱۳۳ق. والی مدینه شد،^۲ ابن غزاله را که کتیبه‌نگاری توانا

۱. الاعلاق النفیسه، ص ۸۱-۸۲: المناسک، ص ۳۸۶.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۱۰: العقد الثمین، ج ۴، ص ۵۵.